

تأویل سهروردی از حقیقت حب در قرآن

نرگس اسکندری وفایی*

سحر کاوندی**

طاهره کمالی‌زاده***

چکیده

هدف از این نوشتار، اثبات وجود شواهد قرآنی بر آرای سهروردی، در باب «حب» و «عشق» است. بدین‌منظور پس از تبیین حقیقت حب از منظر سهروردی و با اشاره به آیات قرآنی مربوط به حب و عشق می‌کوشیم این دیدگاه را با آیات قرآن تطبیق دهیم و نیز تأویل و تفسیر آیات مذکور را بیان کنیم. سهروردی خود قائل به نوعی تأویل است که در آن فهم معنای حقیقی متن، بستگی به سطح فهم و ادراک خواننده دارد. در این نوشتار دیدگاه سهروردی بر اساس جایگاه وجودشناسی، معرفت‌شناسی و جهان‌شناسی حب بررسی شده است. از لحاظ وجودشناسی و طبق نظر سهروردی، حب حقیقتی مستقل است و منشأ ازلی دارد که مجانست در آن شرط نیست. در معرفت‌شناسی اشراقی، معرفت، پایه و اساس محبت دانسته شده و در جهان‌شناسی او، نظام جهان و نیز سعادت و شقاوت نفس بر اساس محبت تفسیر می‌شود. رسیدن به کمال انسانیت صرفاً به واسطه عشق امکان‌پذیر خواهد بود.

کلیدواژه‌ها: قرآن، سهروردی، حب، عشق، تأویل.

* دانش‌آموخته کارشناسی ارشد فلسفه اسلامی دانشگاه زنجان

** دانشیار گروه فلسفه دانشگاه زنجان (نویسنده مسئول: drskavandi@znu.ac.ir)

*** دانشیار گروه فلسفه دانشگاه زنجان

تاریخ دریافت: ۱۳۹۳/۱۲/۰۶ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۴/۰۴/۰۸

مقدمه

در طول تاریخ، به دست آوردن درک و معرفت از محبت و ماهیت آن همواره یکی از دغدغه‌های مهم آدمی بوده، تا آنجا که بسیاری از حکما، عالمان اخلاق و عرفا در آثار خود پس از تبیین اهمیت حب در پرورش روح آدمی، درصدد بیان حقیقت و ذکر آثار و لوازم آن برآمده‌اند.

با نگاهی به تاریخ اندیشه بشر به راحتی می‌توان پی برد که این بحث پیشینه‌ای بسیار طولانی دارد و همواره توجه اندیشمندان بسیاری را به خود جلب کرده است؛ افلاطون در رساله میهمانی از زبان سقراط نقل می‌کند که عشق از فرشتگان بوده و واسطه بین خدایان و انسان‌ها است (افلاطون، ۱۳۶۲: ۳۲۶). ارسطو دوستی را فضیلتی می‌داند که به صورت فطری در تربیت انسان غرس شده است (ارسطو، ۱۳۸۶: ۳۰۱). ابن‌مسکویه محبت‌های مردم را از سر خواهش، بینش و فکر دانسته و معتقد است عشق افراط در محبت و اخص از آن است (ابن‌مسکویه رازی، ۱۳۸۱: ۱۸۳). ابوحامد غزالی محبت را عبارت از میل طبع به سمت چیزهایی می‌داند که با طبع سازگار است، به طوری که اگر آن میل قوی باشد، عشق نامیده می‌شود (غزالی، ۱۳۶۲: ۵۷۲). نصیرالدین طوسی معتقد است حقیقت محبت طلب اتحاد با چیزی است که اتحاد با او در تصور طالب، کمال باشد (طوسی، ۱۳۶۹: ۲۵۹).

سهروردی نیز از جمله حکمای مسلمان است که توجه خاصی به بحث حب و عشق داشته و رساله‌ای را به آن اختصاص داده است که خود، حکایت از اهمیت این بحث نزد وی دارد. در آیات متعددی از قرآن نیز لفظ «حب» و مشتقات آن به کار رفته است. با اینکه لفظ «عشق» هرگز در قرآن به کار نرفته، اما از «محبت شدید» استفاده شده است.

کلام سهروردی عمدتاً کلامی رمزی و مشحون از اسرار است. او در بسیاری از رساله‌های عرفانی خود از قبیل صفیر سیمرغ، قصه غربت غربی ... و مهم‌تر از همه، رساله مونس العشاق، با زبانی رمزی سخن گفته و کلید گشایش آن را تأویل دانسته است؛ از سویی واضح است که برای درک معانی و مفاهیم آیات نیز نمی‌توان صرفاً به ظاهر الفاظ آیات و سیاق آنها اکتفا کرد؛ بر این اساس، برای فهم باطن کلام خداوند و حقیقت آن علاوه بر تفسیر، نیازمند تأویل هم هستیم و چنین امری نه فقط در باب کلام الهی جایگاهی دارد، که درباره هر کلام رمزی، از جمله نوشتار سهروردی نیز ضروری به نظر می‌رسد.

از آنجا که در این مقاله درصددیم تأویل سهروردی از حقیقت حب در قرآن را بیان کنیم، برای روشن‌تر شدن مباحث مطرح‌شده، تبیین مفهومی تأویل و تفسیر لازم به نظر می‌رسد.

۱. تأویل و تفسیر

۱.۱. تعریف

تفسیر در حوزه متون دینی عبارت است از بیان معانی الفاظ و عبارات ظاهری بر اساس اصولی که تا حد امکان بتواند متن را از خطرهای تفاسیر شخصی و ذوقی در امان نگه دارد. تأویل، مصدر مزیدفیه «أَوَّل» و در لغت به معنای ارجاع و بازگشت دادن به اصل است و در اصطلاح، تفسیر کلامی است که معانی مختلفی داشته باشد، به نحوی که فقط معنای غیرلفظی آن صحیح است (ابن‌منظور، ۱۴۰۸، ج ۱: ۳۲).

تمایز تأویل و تفسیر در آن است که تفسیر، رفع ابهام از لفظ مشکل است؛ یعنی در جایی که ابهام معنا به سبب پیچیدگی‌ای است که در لفظ حاصل شده باشد. اما تأویل رفع شبهه از متشابه، اعم از اقوال و افعال است. بنابراین، جایگاهش وقوع شبهه در قول یا عمل است که سبب پنهان شدن حقیقت شده است؛ حقیقتی که هدف نهایی یا معنای مراد است و تأویل از بین بردن این خفا است، پس تأویل علاوه بر رفع ابهام، دفع شبهه نیز می‌کند (معرفت، ۱۴۱۸، ج ۱: ۱۹).

از روش‌های تأویل و تفسیر، امروزه تحت عنوان علم هرمنوتیک یاد می‌شود؛ هرمنوتیک یا دانش تأویل و تفسیر، که واژه‌ای یونانی است و ریشه در دوره یونان باستان دارد، از فعل یونانی «هرمنیون»^۱ به معنای تأویل کردن و اسم «هرمینیا» به معنای تأویل گرفته شده است (پالمر، ۱۳۷۷: ۱۹).

۱.۲. تأویل از دیدگاه سهروردی

سهروردی در آثار خود سخنی از تأویل به میان نیاورده است، اما از شیوه استفاده وی از قرآن و حدیث برای بیان مباحث حکمی و اشراقی‌اش می‌توان به دیدگاه وی درباره تأویل پی برد (پورنامداریان، ۱۳۶۴: ۹۳). اصل بنیادین تأویل سهروردی را می‌توان در پایان رساله کلمة التصوف

مشاهده کرد. در آنجا چنین می‌گوید: «إقرا القرآن كأنه ما أنزل إلا في شأنك فقط؛ قرآن را بخوان،

چنان‌که گویی جز در شأن تو نازل نشده است» (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۴: ۱۳۹).

این اصل نه فقط درباره قرآن، که درباره سایر متون نیز کاربرد دارد. چنین می‌نماید که بر اساس این گفته، وی قرآن را اثری رمزی می‌داند که هر کس به تناسب فهم و ادراک باطنی خویش می‌تواند از آن بهره‌مند شود. علاوه بر این، وی بسیاری از رساله‌های خود مثل غربت غربیه، صفیر سیمرغ و ... را به زبانی رمزی بیان کرده، بدون اینکه رموز به کاررفته در آنها را شرح و توضیح دهد، و تأویل آنها را به عهده خواننده واگذار کرده است. سهروردی آیات و احادیث را بر اساس معرفت‌شناسی و جهان‌شناسی فلسفی و عرفانی خود تأویل و تفسیر می‌کند، چنان‌که اغلب کلمات به مفاهیمی بازگردانده می‌شوند که به نوعی یا با فلسفه اشراقی او ارتباط دارند، یا با عرفان او. مثلاً، وی در آیه «رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْ هَذِهِ الْقَرْيَةِ الظَّالِمِ أَوْلَاهَا؛ بارخدا، ما را از این شهری که مردمش ستمکارند بیرون آر» (نساء: ۷۵)، «قریه» را تأویل می‌کند به عالم غرور یا همان عالم ماده و عالم کون و فساد که با جهان‌شناسی فلسفی او در ارتباط است (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۲۲۳).

دیدگاه سهروردی درباره تفسیر و تأویل حقایق باطنی در کنار نظریه معرفت‌شناختی و نظریه جهان‌شناختی اشراقی وی تبیین می‌شود، به گونه‌ای که با کنارگذاشتن دست‌کم یکی از این دو دیدگاه، نمی‌توان به هرمنوتیک ویژه‌ای دست یافت که در حکمت اشراقی او است. در واقع سهروردی تأویل را گشودن رمز از پوسته حقایق باطنی و گذر از ظاهر به باطن آنها می‌داند و ادراک این حقایق را با کشف و شهود نفس ناطقه، یک بار از طریق قوه خیال خود و با تمثیل در عالم مثال ممکن می‌شمارد و بار دیگر بدون صورت و بدون هیچ واسطه‌ای با القای این حقایق و معانی بر قلب قابل حصول می‌داند که شهود عقلی به شمار می‌آید (اصغری، ۱۳۹۱: ۱۴۶).

۲. حب از نظر سهروردی

«محبت» در لغت به معنای دوست‌داشتن، مهر، وده، و داد، دوستداری و مودت است (دهخدا، ۱۳۴۱، ج ۱: ۵۰۴) و «عشق» به معنای به حد افراط دوست‌داشتن، دوستی مفرط و محبت تام (معین، ۱۳۷۵، ج ۲: ۳۰۳). سهروردی نگاهی حکیمانه به مقوله حب و عشق دارد. او در دو جا، بیش از جاهای دیگر در آثار خویش، حقیقت عشق را بررسی می‌کند: یکی در حکمت / اشراق، جایی که درصدد تبیین

رابطه انوار با یکدیگر است و دیگری در رساله فی حقیقه العشق. وی در تعریف محبت می‌گوید معنای محبت همان شادشدن یک ذات است به تصور حضور ذات دیگر: «المحبة، هی الابتهاج بتصور حضرة ذات ما» (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۴: ۱۳۴). او محبت را سرآغاز عشق می‌داند و معتقد است وقتی محبت لبریز شود و به غایت برسد، عشق نام می‌گیرد، و وقتی عاشق در مرتبه محبت به غایت سرسپردگی و دلدادگی نائل شود، سراپا اطاعت و فرمان‌برداری می‌شود؛ و در تعریف عشق می‌گوید: «العشق محبة مفرطة»؛ محبت چون به غایت رسد، آن را عشق خوانند (همان، ج ۲: ۲۸۶) و نیز در باب جایگاه عالی محب معتقد است محب کسی است که نفسی زیرک و حدسی نیرومند داشته و به راحتی به چیزهایی می‌رسد که دیگران به آن نمی‌رسند. رسیدن به این مقام نیز کار هر کسی نیست؛ فقط کسانی شایسته و درخور این مقام‌اند که اهل معرفت و مکاشفات عظیم باشند (همان: ۱۳۸). وی در مونس العشاق نیز ضمن به دست‌دادن تبیینی رمزی از عشق می‌گوید عشق اکسیری است که جان آدمی را از ناخالصی‌ها می‌پالاید و آن را برای خدا خالص می‌کند:

عشق را از عشقه گرفته‌اند و عشقه گیاهی است که در باغ روید در بن درخت، اول بیخ در زمین سخت کند، پس سر برآرد و خود را در درخت می‌پیچد و همچنان می‌رود تا جمله درخت را فرا گیرد و چنانش در شکنجه کشد که نم در میان درخت نماند و هر غذا که به واسطه آب و هوا به درخت می‌رسد به تاراج می‌برد تا آنگاه که درخت خشک شود (همان: ۲۸۷).

به اعتقاد سهروردی، محبت از لوازم معرفت است و معرفت پایه و اساس محبت. معرفت اگر به امری خیر تعلق یابد، منشأ محبت خواهد بود و اگر به امر شری متعلق شود، منشأ عداوت. به نظر وی، معرفت اعم از محبت، و محبت اعم از عشق است؛ چراکه هر عشقی محبت است، اما هر محبتی عشق نیست، بلکه فقط محبت شدید عشق است؛ و همین‌طور هر محبتی معرفت است، اما هر معرفتی محبت نیست، بلکه فقط معرفتی محبت است که به امر خیر تعلق یابد (همان، ج ۳: ۲۸۶).

سهروردی در جهان‌شناسی اشراقی خود، عشق را عامل تمام حرکات و تحولات و رابط وجودی میان تمام موجودات دانسته و معتقد است تمام موجودات عالم بهره‌ای از عشق دارند و همگی به سوی محبوب خود در حال حرکت‌اند (همان، ج ۳: ۲۷۵).

۳. جایگاه وجودشناسی حب و عشق

۳.۱. ازلی بودن منشأ عشق

سهروردی در *مونس العشاق* تصویری متافیزیکی از مبدأ عشق عرضه می‌کند. به اعتقاد او، عشق، حقیقتی است ازلی که با دو برادر خویش (حسن و حزن) از عقل نشئت گرفته است. طبق فلسفه اشراق، اولین چیزی که حق تعالی خلق کرد عقل است. عقل، اول از جهت شناخت حق، حسن را آفرید و از جهت شناخت خود، عشق را:

بدان که اول چیزی که حق سبحانه تعالی بیافرید گوهری بود تابناک، او را عقل نام کرد و این گوهر را سه صفت بخشید: یکی شناخت حق، یکی شناخت خود و یکی شناخت آن که نبود پس نبود. از آن صفت که به شناخت حق تعلق داشت، حسن پدید آمد و از آن صفت که به شناخت خود تعلق داشت عشق پدید آمد و از آن صفت که نبود پس نبود تعلق داشت، حزن پدید آمد (همان، ج: ۳، ۲۶۹).

عشق از نظر سهروردی دارای حقیقتی آسمانی و مستقل از وجود انسان است و جایگاه اصلی آن عالم ملکوت است؛ اما پس از خلق انسان به دست خدا و هبوط وی بر روی زمین، حسن هم وارد زمین می‌شود؛ عشق هم که بر اساس دیدگاه سهروردی جدایی‌ناپذیر از حسن و ملازم با حزن است، در پی حسن پا به جهان مادی ما می‌گذارد. عشق درباره پیشینه‌اش می‌گوید: «از بیت المقدس^۱، از محله روح‌آباد، از درب حسن، خانه‌ای در همسایگی حزن دارم» (همان، ج: ۳، ۲۷۵).

از آیات قرآن نیز چنین برداشت می‌شود که آغاز محبت از جانب خداوند بوده است، بدین معنا که ابتدا خداوند محب انسان بوده و انسان در اثر جذبۀ محبت الهی به سوی او جذب شده است. تا جذبۀ محبت حق تعالی نباشد از انسان هیچ حرکتی در رسیدن به حب وی سر نخواهد زد. اکثر عرفا برای اثبات آغاز عشق از جانب حق تعالی به آیه ۵۴ سوره مائده استناد می‌کنند:

یا ایها الذین امنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یاتی الله بقوم یحبهم و یحبونه؛ ای کسانی که ایمان آورده‌اید، هر که از شما از دین خود مرتد شود، به‌زودی خداوند قومی را که بسیار دوست دارد و آنها نیز خدا را دوست دارند برانگیزد.

۱. عالم ارواح و جهان مجردات (سجادی، ۱۳۷۶: ۲۵۱).

آنان معتقدند حب در دل بنده از جانب خداوند آغاز شد. ابتدا «یحییم» بوده، سپس در اثر جذبۀ عشق او «یحیونه» آغاز شده است:

حب در دل بنده از طرف حب الهی که فرمود «یحییم و یحیونه» سرچشمه گرفته است که همان جذبۀ الهی است که بنده خالص خود را به سوی خود نزدیک می‌گرداند و او را به سوی رحمت خود می‌کشد و البته مقصود در اینجا نزدیک شدن به جوار قرب احدی و ادراک معرفت حقیقی و شناسایی آثار بزرگواری او است که دل و جان او را گرفته و آرزوی او تحصیل محبت پروردگار خویش و واقع‌گردیدن در سلک اولیا و دوستان او است (امین، ۱۳۶۱، ج ۳: ۹۸).

در قرآن اشاره مستقیمی به مبدأ و منشأ عشق نشده، اما با کمی تأمل و تدبر در آیات، می‌توان پی برد که قرآن عشق را امری ازلی و نشئت‌گرفته از ذات حق می‌داند. جایگاه عشق، از نظر قرآن، عالم ملکوت است که در ازل به روح انسان تعلق یافته و با آفرینش وجود مادی انسان، قدم در عالم ماده نهاده است:

وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا: بَلَىٰ، سَهِدْنَا أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ؛ و به یاد آر هنگامی که خدای تو از پشت فرزندان آدم، ذریه آنها را برگرفت و آنها را بر خودشان گواه ساخت که آیا من پروردگار شما نیستم؟ همه گفتند بلی ما گواهی می‌دهیم، که دیگر در روز قیامت نگویید ما از این واقعه غافل بودیم (اعراف: ۱۷۲).

عشق در ازل از این خطاب ربانی نشئت گرفت. خداوند در ازل روح انسان را خطاب قرار داد و در اثر این خطاب ربانی، شعله عشق در درون انسان برافروخته شد (رمضان البوطی، ۲۰۰۹: ۱۵-۱۷). انسان با وارد شدن به جهان ماده، این خطاب روحانی را به دست فراموشی سپرد، اما آثار آن به شکل رؤیایی خیالی در دل و جان وی باقی ماند و سبب تحیر و سرگشتگی‌اش شد؛ خیالی که همواره او را به سمت عالم ملکوت فرا می‌خواند. عین‌القضات همدانی در این باره می‌گوید:

ای عزیز یاد آر آن روز که جمال «الستُ بِرَبِّكُمْ» بر تو جلوه می‌کرد ... هیچ‌جان نبود که نه وی را بدید و هیچ گوش نبود الا که از وی سماع قرآن بشنید. اما حجابها بر گماشت تا به واسطه آن حجابها بعضی را فراموش شد و بعضی را خود راه ندهند ... اول مقام

مرد رونده این باشد که درمانده و متحیر باشد. داند که او را حالت «الستُ بریکم» بوده است، اما جز خیالی با وی نمانده باشد و در آن خیال متحیر و شیفته مانده باشد (همدانی، بی‌تا: ۱۰۶ و ۱۰۹).

این مقام عشق انسان به خدا است. اما همان‌گونه که بیان شد، عشق خدا به انسان نیز ازلی و قدیم است؛ آیات نشان‌دهنده این حب قدیم، آیات دالّ بر کرامت انسان و مقام متمایز و خاص او نزد خدا است. از جمله آنها، آیه‌ای است که بیان می‌کند خداوند انسان را با دست خود شکل داد و از روح خود در او دمید: «إِذَا سَوَّيْتُهُ وَ نَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي فَقَعُوا لَهُ سَاجِدِينَ؛ پس آنگاه که او را به خلقت کامل بیاراستم و از روح خود بر او دمیدم، بر او سجده کنید» (الحجر: ۲۹). بر این اساس، می‌توان بیان سهروردی را، آنجا که درباره مبدأ عشق می‌گوید: «از بیت المقدس، از روح‌آباد»، متأثر از این آیات و تأویل آنها به زبانی رمزی دانست.

۲.۳. عدم اشتراط مجانست در محبت

شرطنبودن جنسیت و مجانست در محبت، به این معنا است که انسان همان‌گونه که می‌تواند به معنای حقیقی، محب حق تعالی باشد، می‌تواند محب چیزهای دیگری از قبیل پول، جاه، مقام و غیره هم باشد، گرچه هیچ یک از این چیزها از جنس انسان نباشند و مجانستی با او نداشته باشند. سهروردی محبت بنده به حق تعالی را نقطه ربانیت او و مرکز اسرار الهی دانسته و معتقد است در محبت جنسیت شرط نیست، چراکه مردم ممکن است رنگ یا هیئتی را دوست داشته باشند، با اینکه از جنس آنها نیست:

اهل معرفت اثبات کردند محبت را و لذت را و در این جنسیت شرط نیست ... از آنکه مردم لونی را دوست دارند یا هیئتی را با آنکه از جنس او نیست ... و محبت شادشدن ذاتی است به تصور ذات دیگر و در این، جنسیت شرط نیست (سهروردی، ۱۳۸۰، ج: ۳، ۳۲۹).

در قرآن آیات فراوانی وجود دارد که در آنها واژه «حب» و مشتقات آن، به وجود رابطه محب و محبوبی بین انسان و خدا و نیز انسان و غیرخدا تصریح می‌کند، علی‌رغم اینکه بین انسان و خدا به دلیل وجود رابطه علی و معلولی، به معنای حقیقی مجانست و مناسبت وجود دارد، اما چنین تجانسی لزوماً بین او و غیرخدا وجود ندارد. از جمله این آیات می‌توان به فقرات زیر اشاره کرد: «وَ

مِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ؛ برخی از مردم (نادان) غیر خدا را همانند خدا گیرند و چنان که خدا را بایست دوست داشت، با آنها دوستی ورزند» (بقره: ۱۶۵).

این آیه همانطور که به محبوب بودن خداوند نزد انسان تصریح دارد (كحِبِّ اللَّهِ) بیانگر محبوب بودن غیر خدا در نزد او نیز هست (يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَندَاداً يُحِبُّونَهُمْ)، گرچه در پایان آیه می‌فرماید: «خداوند محبوب حقیقی انسان مؤمن است» (وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ). آیه دیگر نیز به محبوب بودن مال دنیا نزد انسان تصریح می‌کند: «و تَحِبُّونَ الْمَالَ حُبًّا جَمًّا؛ و سخت فریفته و مایل به مال دنیا می‌باشند» (الفجر: ۲۰).

گرچه، برخی از علمای اخلاق، همچون علامه قزوینی، وجود مجانست را یکی از اسباب محبت می‌دانند، اما به نظر می‌رسد فقط در محبت حقیقی، اصیل و بادوام، وجود مجانست شرط و لازم است. وی حب حاصل از مجانست و مشارکت در یک صفت و همچنین حب حاصل از مجانست خفی و مناسبت معنوی، بدون هیچ سبب ظاهری، را از انواع محبت می‌داند و می‌گوید به دلیل اینکه نفس انسان از عالم امر حق تعالی است، بین خدا و انسان، مناسبت خفی و مجانست معنوی وجود دارد (قزوینی، ۱۳۸۰: ۶۰۲). نیز چون انسان معلول خدا، شعاع و پرتویی از ذات الهی است، جدای از حق تعالی نیست و غیر او محسوب نمی‌شود. لذا محبت خدا به او در واقع بازگشت به حب به ذات خود دارد.

علامه قزوینی، یکی دیگر از انواع حب را حب علل به معلولات خود و بالعکس می‌داند و می‌گوید حب علل به معلول، به آن دلیل است که معلول، فرع علت و منطوقی در او است و حب معلول به علت نیز به این دلیل است که علت، اصل معلول و دربردارنده آن است؛ پس حب علل به معلولاتشان و بالعکس، در حقیقت حب به خودشان است (همان: ۵۹۹).

بنابراین، حبی که شرط مجانست در آن رعایت شده باشد، حبی اصیل و بادوام خواهد بود؛ اما لزوماً در هر حبی، جنسیت شرط نیست، کما اینکه انسان چیزهایی نظیر مال، جاه، مقام و ... را دوست دارد و محب آنها است. گرچه به نظر می‌رسد چنین حبی، دائمی، اصیل و حقیقی نیست.

۴. جایگاه معرفت‌شناسی حب و عشق

۴.۱. رابطه محبت و معرفت

محبت و معرفت دو ویژگی شاخص انسان است که نقشی اساسی در کمال انسان دارد. این دو چنان با هم درآمیخته‌اند که قصور در پرورش و تکمیل یکی، رشد دیگری را متوقف می‌کند؛ محبت تابع معرفت و ثمره شناخت است و هرچه شناخت بیشتر شود، محبت شدیدتر خواهد بود. سهروردی معرفت را کمال نفسانی و ارتسام حقایق الهی از سوی ذات واجب‌الوجود می‌داند و معتقد است اگر معرفت به کمال رسد به محبت می‌انجامد (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۴: ۱۳۴). محبت زمانی که به کمال برسد، دیگر هیچ سرّی بین محب و محبوب مکتوم نمی‌ماند و در چنین حالتی هرچه معرفت افزون شود، محبت کامل‌تر می‌شود:

مرد صاحب‌نظر باید که پیوسته باحث غرایب و حقایق باشد و بدان‌قدر که سزای خاطر او است نزول کند. حسین منصور حلاج (ره) گفت: محبت میان دو کس آنگاه مستحکم شود که در میان ایشان هیچ سری مکتوم نماند؛ پس محبت، چون کامل گردد، اسرار علوم خفایا و خبایا و زوایای موجودات بر او پوشیده نبود. و چون غایت کمال بنده آن است که تشبه کند به حق تعالی و علم به کمال از صفت او است، جهل نقص بنده باشد. پس لازم آید که هرچه عارف‌تر بود به حقایق، وجود او شریف‌تر باشد و فی‌الجمله جهل قبیح است (همان، ج ۳: ۳۲۸).

بر این اساس، عشق نیز که محبت مفرط بیرون از حد است، بدون معرفت و شناخت میسر نمی‌شود. تا زمانی که عاشق شناختی هرچند اجمالی از معشوق نداشته باشد به مرتبه عشق نمی‌رسد. تفاوت معرفت قبل از عشق و بعد از عشق به اجمال و تفصیل باز می‌گردد. معرفت قبل از عشق، معرفت اجمالی است و معرفت بعد از عشق، معرفت تفصیلی است. راه سالک با معرفت آغاز می‌شود، از محبت درمی‌گذرد و در نهایت به مرتبه عشق می‌رسد و واصل به منتهای آن فقط علمای راسخ و حکمای متأله‌اند. به اعتقاد سهروردی، فقط کسانی که در معرفت و محبت به کمال رسیده باشند، شایستگی صعود به مرتبه عشق را دارند: «و همچنان که عالم عشق منتهای عالم معرفت و محبت است، واصل او منتهای علمای راسخ و حکمای متأله باشند» (همان، ج ۳: ۲۸۶).

عبادت خدا باید بر اساس عشق به او باشد؛ کما اینکه به گفته علامه طباطبایی عبادت خداوند بر اساس عشق و محبت، خالص‌ترین نوع عبادت‌ها است (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱: ۱۶۰)؛ عشق نیز باید بر پایه معرفت استوار شود. آنکه معرفت بیشتری دارد، عشقش افزون‌تر است و آنکه عشقش افزون‌تر است، عبادتش خالصانه‌تر خواهد بود. آیاتی در قرآن وجود دارد که نشان‌دهنده رابطه میان معرفت و محبت است؛ از جمله: «وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ» (نساء: ۱۶۵)؛ «آنها که اهل ایمان‌اند کمال محبت و دوستی را فقط به خدا مخصوص دارند».

طبق این آیه کسانی که ایمان آورده‌اند، محبتشان به خدا شدیدتر از سایرین است؛ ایمان داشتن مستلزم آگاهی از حقایق دین به واسطه عقل است. پس مصدر ایمان، ادراک به واسطه عقل است (رمضان البوطی، ۲۰۰۹: ۱۱۴). ایمان انسان مؤمن با آگاهی از حقایق دین، تقویت می‌شود، و چنین ایمانی خود، سبب ایجاد و تشدید محبت است. در آیه فوق، کلمه «اشد» نشان‌دهنده تشدیدپذیری حب است. میزان معرفتی که فرد کسب می‌کند در شدت و ضعف محبتش مؤثر است، بدین‌معنا که بین محبت و معرفت رابطه‌ای مستقیم وجود دارد؛ با افزایش معرفت، محبت شدت می‌یابد و از سویی، محبت نیز سبب می‌شود بین محب و محبوب هیچ سری مکتوم نماند و محب به اسرار علوم و زوایای موجودات آگاه شود.

لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ اشْرَكُوا وَتَجِدَنَّ أَقْرَبَهُم مَّوَدَّةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَى ذَلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قَسِيصِينَ وَرَهْبَانًا وَ أَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ؛ هر آینه دشمن‌ترین مردم نسبت به مسلمانان، یهود و مشرکان را خواهی یافت و با محبت‌تر از همه کس به اهل ایمان، آنان را که گویند ما نصرانی هستیم. این (دوستی نصارا نسبت به مسلمین) بدین سبب است که برخی از آنها دانشمند و پارسا هستند و تکبر و گردن‌کشی (بر حکم خدا) نمی‌کنند (مائده: ۸۳).

بر اساس آیه فوق، بامحبت‌ترین مردم به اسلام و مسلمانان، نصرانی‌ها هستند که خداوند مهم‌ترین دلیل آن را آگاهی آنان از حق و حقیقت، پیروی آنان از احکام الهی و گردن‌کش نبودن آنها در برابر حقیقت می‌داند. معرفت و علم و دانشی که نصرانی‌ها در خصوص حق داشتند سبب شد اسلام و مؤمنان به این دین را مطابق با حق بیابند و محب آنان باشند.

۲.۴. نقش محبت در رسیدن به کمال انسانیت

کمال انسان در مقام خلیفه خدا بر روی زمین، اتصاف به صفات جمالیه و جلالیه الهی و نیل به مقام حسن است. رسیدن به کمال انسانیت ممکن نیست، مگر هنگامی که نقص بشریت به کلی زدوده شود. عشق حقیقتی است که پیچکوار به دور درخت انسانیت می‌پیچد و آن را به کمال می‌رساند و لایق جای گرفتن در باغ الهی می‌کند (کمالی‌زاده، ۱۳۸۹: ۱۶۳). سهروردی در مؤسس *العشاق* مطلب مذکور را این‌گونه بیان می‌کند:

این شجره طیبه (منظور وجود ملکوتی انسان است که ظل آن در عالم کون و فساد را بدن خوانند) چون بالیدن آغاز کند و نزدیک کمال رسد، عشق از گوشه‌ای سر برآرد و خود را در او پیچد تا جایی رسد که هیچ نم بشریت در او نگذارد. چندان که پیچ عشق بر این شجره زیادت می‌شود. عکسش که آن شجره منتصب‌القامه (بدن) است، ضعیف‌تر و زردتر می‌شود تا به یکبارگی علاقه منقطع گردد، پس آن شجره روان مطلق گردد و لایق آن شود که در باغ الهی جای گیرد (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۲۸۷-۲۸۸).

بنابراین، از نگاه سهروردی عشق عامل کمال انسان است، روح انسان را از ناخالصی‌ها و پلیدی‌ها پاک، و آن را برای خدا خالص می‌کند. در یازدهمین فصل مؤسس *العشاق* می‌خوانیم که از جمله نام‌های حسن، یکی «کمال» است و دیگری «جمال». تمام موجودات طالب کمال و جمال‌اند. پس همه طالب حسن‌اند. اما به اعتقاد سهروردی، وصول به حسن فقط به واسطه عشق ممکن است:

بدان که از جمله نام‌های حسن یکی جمال است و یکی کمال ... پس چون نیک اندیشه کنی همه طالب حسن‌اند ... و وصول به حسن ممکن نشود الا به واسطه عشق (همان، ج ۳: ۲۸۴).

بنابراین، از نگاه سهروردی، وصول به مقام انسان کامل جز از طریق عشق امکان‌پذیر نیست. از آیات قرآن نیز چنین برداشت می‌شود که حب بین انسان و پروردگارش، عامل کمال انسان و وصول وی به بالاترین مقامات انسانی است:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ بگو (ای پیغمبر): اگر خدا را دوست می‌دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد و گناه شما را ببخشد، و خدا آمرزنده و مهربان است (آل عمران: ۳۱).

بر اساس بیان علامه طباطبایی در تفسیر المیزان ذیل آیه فوق، محبت بنده به خدا باعث نزدیکی او به خدا می‌شود و او را برای خدا خالص، و بندگی‌اش را منحصر در خدا می‌کند؛ محبت خدا به او نیز باعث نزدیکی او به خدا می‌شود و در نتیجه حجاب‌های بُعد را از بین می‌برد (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۵: ۱۶۰). مقصود از نزدیکی در اینجا نزدیکی مکانی نیست بلکه مقصود، نزدیک شدن به جوار قرب احدی، ادراک معرفت حقیقی و شناسایی آثار بزرگواری او است (امین، ۱۳۶۱، ج ۳: ۹۸).

مطلب دیگری که در آیه فوق بدان اشاره شده این است که به سبب محبتی که انسان به خدا دارد، خداوند گناهان وی را می‌بخشاید و کسی که متعلق غفو، بخشایش و غفران الهی قرار گیرد، از رذایل و صفات ناپسندی که بین او و پروردگارش حجاب ایجاد می‌کند، پاک و خالص می‌شود. بنا بر بیان علامه قزوینی، در صورتی که روح انسان از آلودگی‌های طبیعی پاک شود و به واسطه پاک‌شدن و تخلیه از علایق مادی، از زندان خود رها گردد، به دلیل مناسبتی که با عالم قدس دارد، جذب آن می‌شود و مشتاق ذوات نوریه مجردی می‌شود که مشابه آنها است. سپس جذب نورالأنوار می‌شود و به مقام توحید می‌رسد که از بالاترین مقامات [عرفانی] است و این آخرین درجات و مراتب عشق است (قزوینی، ۱۳۸۰: ۶۰۴).

۳.۴. نقش محبت در مهار نفس اماره

به اعتقاد سهروردی، عشق مهار نفس اماره را به دست می‌گیرد و آن را مطیع و فرمان‌بردار خود می‌کند. او معتقد است عشق، سبب بریدن از تعلقات مادی و روی آوردن به عالم معنا است. عشق با ورود خود، تمام تعلقات نفسانی را یکجا به مسلخ می‌برد:

در منشور وی (عشق) چنین نبشته است که در هر شهری که روی نهد، می‌باید که خبر بدان شهر رسد، گاوی از برای او قربان کنند که «انَّ الله یامرکم أن تذبحوا بقره» (البقره: ۶۷) و تا گاو نفس را نکشد قدم در آن شهر نهد (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۲۹۰).

نفس اماره دعوت‌کننده انسان به بدی، شرارت و طغیان در برابر حضرت حق و سرپیچی از اوامر او است؛ مهار آن به معنای مقاومت در برابر وسوسه‌افکنی‌های او، مهار توطئه‌ها و دسیسه‌های او و روی آوردن به صراط مستقیم خدا و اطاعت از اوامر و دوری از نواهی او است.

در قرآن نیز آیات فراوانی دال بر مؤثر بودن محبت در مهار کردن نفس وجود دارد، از جمله:

وَالَّذِينَ تَبَوَّأُوا الدَّارَ وَالْإِيمَانَ مِنْ قَبْلِهِمْ يَحِبُّونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَلَا يَجِدُونَ فِي صُدُورِهِمْ حَاجَةً مِمَّا أُوتُوا وَيُؤْتُونَ عَلَى أَنْفُسِهِمْ وَلَا كَانَ بِهِمْ خَصَاصَةٌ وَمَنْ يوقِ شَحْنَةً فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ؛ و هم آن جماعت انصار که پیش از (هجرت) مهاجرین (در مکه به رسول ایمان آوردند و) مدینه را خانه ایمان گردانیدند و مهاجرین را که به سوی آنها آمدند دوست می‌دارند و در دل خود هیچ حاجتی (و حسد و بخلی) نسبت به آنچه (از غنایم بنی‌نضیر) که به آنها داده شد نمی‌یابند و هرچند به چیزی نیازمند باشند، باز مهاجران را بر خویش مقدم می‌دارند (و جانشان به کلی از بخل و حسد و حرص دنیا پاک است) و هر کس را از خوی بخل و حرص دنیا نگاه دارند، آنان به حقیقت رستگاران عالم‌اند (الحشر: ۹).

بر اساس آیه فوق، حب انصار به مهاجران که از محبت آنان به خدا و پیامبر او (آل عمران: ۳۱) ناشی می‌شد، سبب احساس بی‌نیازی آنها از امور و غنایم دنیوی و ترجیح دیگران (مهاجران) بر خود، با وجود نیازمندی خودشان معرفی شده، و نیز اطاعت از خداوند و تبعیت از صراط مستقیم (دوری از هواهای نفسانی و تبعیت نکردن از شیطان) نتیجه حب انسان به حق تعالی دانسته شده است.

۵. جایگاه جهان‌شناسی حب و عشق

۵.۱. انتظام نظام جهان بر اساس حب

به اعتقاد سهروردی، عالم هستی یکپارچه توأم با عشق و حزن است. هستی از همراهی آن دو پدیدار شده و این شور عشق است که عالم را به حرکت وامی‌دارد. وی این مطلب را در مؤسس *العشاق* بدین صورت بیان می‌کند:

عشق شیفته حسن است و نظر از او نمی‌تواند برگردد. همواره ملازم خدمت او است. از دیدن تبسم حسن، شوری به جهان می‌افتد، مضطرب می‌شود و این شور عشق او را به حرکت وامی‌دارد. حزن در وی می‌آویزد و آسمان و زمین به وجود می‌آیند (سهروردی، ۱۳۸۰، ج ۳: ۲۶۹).

دایره و شمول حضور عشق به قدری گسترده است که از خالق و مدبر گرفته تا ضعیف‌ترین موجودات را در بر دارد، آن‌گونه که سهروردی حتی حرکت افلاک را نیز بر اساس عشق توجیه می‌کند. او محبت و عشق را ساری و جاری در تمام هستی می‌داند و معتقد است نظام جهان بر

پایه قهر و محبت انتظام می‌گیرد. در جهان‌شناسی اشرافی سهروردی، عشق رابط وجودی میان انوار است. طبق اصول حکمت اشراق، جهات قهر و محبت به نزد نورالانوار ضروری است: قهر از ناحیه قاهر عالی و محبت از ناحیه قاهر سافل و معلول. برای هر یک از علت‌های نوری، در قبال معلول خود، محبت و قهری است و برای هر نور سافل، در قبال علت خود، محبتی است ملازم با ذلّ (سهروردی، ۱۳۷۷: ۲۵۱).

علامه قزوینی نیز در این باره می‌گوید قوام و انتظام عالم وجود، به واسطه حب فطری است که در بین موجودات و به تبع آن، در میان افلاک و عناصر و مرکبات، ثابت و راسخ است؛ از این‌رو، حب و شوق تشبه به مبدأ، افلاک را به رقص و گردش درمی‌آورد (قزوینی، ۱۳۸۰: ۶۰۵). در قرآن آیات فراوانی وجود دارد که بر وجود محبت در شئون مختلف زندگی مادی و معنوی انسان تصریح دارد:

فَلَمَّا جَنَّ عَلَيْهِ اللَّيْلُ رَأَى كَوْكَبًا قَالَ هَذَا رَبِّي فَلَمَّا أَفَلَ قَالَ لَا أُحِبُّ الْآفِلِينَ؛ پس چون شب بر او نمودار شد ستاره درخشانی دید، گفت: این پروردگار من است. چون آن ستاره غروب کرد گفت: من چیزهای غروب‌کردنی و ناپدیدشدنی را دوست ندارم (به خدایی نخواهم گرفت) (انعام: ۷۶).

آیه فوق به ارتباط حقیقی رب و مربوب و اینکه چنین ارتباطی سبب محبت و حب مربوب به رب خود می‌شود، اشاره دارد. ارتباط بین رب و مربوب ارتباطی حقیقی و واقعی است که باعث محبت مربوب به رب خود می‌شود و تکویناً آن را مجذوب و تابع می‌کند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۷: ۱۷۷).
وَمِنْ آيَاتِهِ أَنْ خَلَقَ لَكُمْ مِنْ أَنْفُسِكُمْ أَزْوَاجًا لِتَسْكُنُوا إِلَيْهَا وَجَعَلَ بَيْنَكُمْ مَوَدَّةً وَرَحْمَةً إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَاتٍ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ؛ و باز یکی از آیات (لطف) او آن است که برای شما از جنس خودتان جفتی بیافرید که در کنار او آرامش یافته و با هم انس گیرید و میان شما رأفت و مهربانی برقرار فرمود. در این امر نیز برای مردم با فکرت ادله‌ای (از علم و حکمت حق) آشکار است (الروم: ۲۱).

این آیه تصریح می‌کند که رابطه بین همسران بر پایه حب است و حب عامل پایداری زندگی آنها و نیز عامل اجتماع انسان‌ها و بقای اجتماعات آنان است (گنابادی، ۱۴۰۸، ج ۳: ۲۱۸).

یا ایها الذین امنوا لا تتخذوا الیهود و النصارى اولیاءَ بعضهم اولیاءَ بعضٍ و من یتولَّهم منکم فإِنَّه منهم إِنَّ الله لا یرہدی قوم الظالمین؛ ای اهل ایمان، یهود و نصارا را به دوستی مگیرید، آنان بعضی دوستدار بعضی دیگرند و هر که از شما مؤمنان با آنان دوستی کند به حقیقت از آنها خواهد بود، همانا خدا ستمکاران را هدایت نخواهد نمود (المائدہ: ۵۱) .

بر اساس این آیه، مودت و محبت باعث اجتماع متفرقات جمعیت و پیوستگی ارواح مختلف می‌شود و افعال آنها را شبیه به هم می‌کند. محبت باعث می‌شود دوست هر قومی جزء آن قوم شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج: ۵، ۶۰۸ و ۶۰۹).

با توجه به آیاتی که بیان شد، حضور حب و عشق در زندگی مادی و معنوی انسان کاملاً آشکار و واضح است. تمام امور زندگی انسان بر پایه حب سامان می‌یابد. حب انسان به امور دنیوی، زندگی این‌جهانی او را دوام می‌بخشد و حبی که بین خدا و انسان وجود دارد، سبب خضوع انسان در برابر حق تعالی می‌شود.

۵.۲. نقش محبت در سعادت و شقاوت انسان

سهروردی سعادت و شقاوت نفس را بر اساس محبت تفسیر می‌کند و معتقد است محبت نفس به عالم انوار، سبب سعادت وی و محبتش به ظلمات، سبب شقاوت و بدبختی او است:

هرگاه کالبد انسانی تباه شود و حال آنکه نور اسفهد وی عاشق ظلمات بود و جایگاه اصلی خود را نشناسد [چون کمال نیافته و متوغل در ظلمات و مادیات بوده است]، به ناچار به واسطه شوق خود به اسفل‌السافلین، منجذب به آن می‌شود (سهروردی، ۱۳۷۷: ۳۴۵).

منظور از عالم نور در بیان سهروردی، عالم ملکوت و مراد از ظلمات، عالم ماده است. با این بیان، سهروردی محبت به عالم ملکوت را مایه سعادت و خوشبختی، و عشق به غواسق و ماده را سبب شقاوت و بدبختی می‌داند. می‌توان گفت به طور کلی از دیدگاه سهروردی، محبت نفس به هر چیزی که تعلق می‌یابد، نفس را سمت خود جذب می‌کند و سعادت یا شقاوت او را رقم می‌زند؛ همین معنا از آیات قرآن نیز برداشت می‌شود:

قُلْ إِنْ كُنْتُمْ تُحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبْكُمُ اللَّهُ وَيَغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَاللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ؛ بگو (ای پیغمبر): اگر خدا را دوست می‌دارید مرا پیروی کنید تا خدا شما را دوست دارد و گناه شما را ببخشد، و خدا آمرزنده و مهربان است (آل‌عمران: ۳۱) .

طبق این آیه، محب خدا بودن ثمراتی دارد؛ از جمله: تبعیت از خدا و رسول او، محبوب خدا واقع شدن، که این بزرگ‌ترین بشارت برای محب است، و بخشوده شدن گناهان به دست خدا که یگانه کلیدی است که در سعادت را به روی انسان باز می‌کند. هر سه نمونه را می‌توان به معنای خوشبختی و سعادت برای انسان دانست. زیرا تبعیت، که خود از ثمرات محبت است، سبب همسانی بین تابع و متبوع می‌شود (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۳: ۱۵۸-۱۶۰). نراقی در این باره می‌گوید بالاترین مرتبه سعادت، تشبه به حق تعالی در اوصاف و صفات است که در اثر آن، محب در تمام افعالش، خداوند را الگوی خود قرار می‌دهد و افعال او، افعالی ربانی و الهی، شبیه به افعال خداوند می‌شود (نراقی، ۱۳۸۸: ۸۱).

فَرِيقًا هُدًى وَ فَرِيقًا حَقَّ عَلَيْهِمُ الضَّلَالَةُ إِنَّهُمْ اتَّخَذُوا الشَّيَاطِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَ يُحْسِبُونَ أَنََّّهُمْ مُهْتَدُونَ؛ گروهی را (به طاعت خود) هدایت کرد، و گروهی (به پیروی شیطان) گمراهی بر آنان حتمی شد، چون خدا را گذارده و شیطان‌ها را به دوستی اختیار کردند و گمان می‌کنند که به راه راست هدایت یافته‌اند (اعراف: ۳۰).

طبق این آیه، گمراهی کسانی که به جای خدا شیطان را به دوستی می‌گیرند، حتمی است و این موجب تسلط وی بر امور انسان می‌شود و نتیجه آن، بدبختی و شقاوت برای انسان است: *إِنَّمَا سُلْطَانُهُ عَلَى الَّذِينَ يَتَوَلَّوْنَهُ وَالَّذِينَ هُمْ بِهِ مُشْرِكُونَ؛ تنها تسلط شیطان بر آن نفوسی است که او را دوست گرفته‌اند و کسانی که (به اغوای او) به خدا شرک می‌آورند (نحل: ۱۰۰).*

إِنَّ هَؤُلَاءِ يَحْيَوْنَ الْعَاجِلَةَ وَ يَذْرُونِ وَّرَاءَهُمْ يَوْمًا ثَقِيلًا؛ این مردم کافر غافل، همه دنیای عاجل را دوست دارند و آن روز (قیامت) سخت سنگین را از یاد می‌برند (انسان: ۲۷).

بر اساس این آیه، محبت‌داشتن به دنیا سبب فراموشی روز قیامت می‌شود و فراموشی این روز نیز سبب می‌شود این افراد جز برای دنیا عمل نکنند و برای آخرت خود چیزی نیندازند و همین مسئله عامل هلاکت آنها در روز قیامت خواهد شد. محبت دنیا، نفس‌پرستی و دنبال هوا و هوس رفتن، چشم دل آدمی را کور کرده، وی را در زاویه تاریک دنیا حبس می‌کند و زنجیر آرزو و آمال دنیوی به دست و پای وی می‌پیچد و نمی‌گذارد حرکت کند و پشت سر خود را بنگرد و قدمی رو به حق و حقیقت بردارد. در یک کلام، محبت خدا با نفس‌پرستی جمع نخواهد شد (امین، ۱۳۶۱، ج ۱۴: ۱۳۲).

نتیجه

سهروردی از جمله فیلسوفان بزرگ اسلامی است که تسلط کافی و کامل او بر قرآن، تفسیر و تأویل آن بر کسی پوشیده نیست. آرا و اندیشه‌های بلند او در فلسفه متأثر از کلام وحی است و آثار آن در جای‌جای مباحث وی به وضوح آشکار است. از جمله این مباحث، بحث عشق و محبت است که می‌توان ادعا کرد مبنای ایشان در مطرح کردن مسائل مختلف در این باب، کلام الهی بوده است؛ به طوری که در برخی مواضع، دیدگاه وی به روشنی با آیهای از قرآن انطباق می‌پذیرد و در مواضع دیگر، می‌توان آرای او را برآیند تفسیر یا تأویل چند آیه از قرآن دانست. سهروردی، همان‌سان که از آیات قرآن به دست می‌آید، عشق را حقیقتی ازلی و آسمانی و متعلق به عالم ملکوت می‌داند که مجانست در آن شرط نیست. وی نظام جهان را بر پایه قهر و محبت تفسیر می‌کند که خود، تأویل آیاتی است که نظام و سامان تمام امور زندگی مادی و معنوی انسان را بر پایه حب معرفی می‌کند؛ اساس و پایه‌بودن معرفت برای محبت و وجود نسبت مستقیم بین آنها و نیز نقش سازنده و کمال‌بخش حب در انسان از دیگر معتقدات سهروردی است که تأویل آیات متعددی از قرآن و بطن و حقیقت آنها محسوب می‌شود. سهروردی معتقد است عشق، نفس اماره را مهار و آن را مطیع و فرمان‌بردار خود می‌کند و سعادت و شقاوت نفس را بر اساس امری تفسیر می‌کند که متعلق حب محب قرار می‌گیرد و دریافت و تبیین این معانی نیز تأویل آیاتی از قرآن است.

فهرست منابع

- قرآن کریم (۱۳۸۰)، ترجمه: مهدی الهی قمشه‌ای، قم: فاطمة الزهرا.
- ابن منظور، محمد ابن مکرم (۱۴۰۸)، *لسان‌العرب*، بیروت: دار احیاء التراث العربی، ج ۱۱.
- ارسطو (۱۳۸۶)، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه: محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو.
- اصغری، فاطمه (۱۳۹۱)، «هرمنوتیک سهروردی»، در: *معرفت فلسفی*، س ۹، ش ۳۵، ص ۱۲۵-۱۵۰.
- افلاطون (۱۳۶۲)، *پنج رساله*، ترجمه: محمود صناعی، تهران: انتشارات علمی-فرهنگی.
- امین، سیده نصرت (۱۳۶۱)، *مخزن‌العرفان در تفسیر قرآن*، تهران: نهضت زنان مسلمان، ج ۳ و ۱۴.
- پالمر، ریچارد (۱۳۷۷)، *علم هرمنوتیک*، ترجمه: محمدسعید حنایی کاشانی، تهران: هرمس.
- پورنامداریان، تقی (۱۳۶۴)، *رمز و داستان‌های رمزی*، تهران: انتشارات علمی-فرهنگی.

- دهخدا، علی اکبر (۱۳۴۱)، *لغت نامه*، تهران: دانشگاه تهران، ج ۱.
- رازی، ابن مسکویه (۱۳۸۱)، *تهذیب الاخلاق*، ترجمه: علی اصغر حلبی، تهران: اساطیر.
- رمضان البوطی، محمد سعید (۲۰۰۹)، *الحب فی القرآن*، دمشق: دار الفکر.
- سجادی، جعفر (۱۳۷۶)، *شرح رسائل سهروردی*، تهران: پژوهشکده فرهنگ و هنر اسلامی.
- سهروردی، شهاب‌الدین (۱۳۷۷)، *حکمة الاشراف*، ترجمه: سید جعفر سجادی، تهران: دانشگاه تهران.
- ج ۳ و ۴. _____ (۱۳۸۰)، *مجموعه مصنفات شیخ اشراق*، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی،
- طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷)، *المیزان فی تفسیر القرآن*، قم: جامعه مدرسین، ج ۳، ۵، ۷، ۱۱.
- طوسی، نصیرالدین (۱۳۶۹)، *اخلاق ناصری*، تهران: خوارزمی.
- غزالی، احمد (۱۳۶۲)، *سوانح العشاق*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- قزوینی، محمدحسن (۱۳۸۰)، *کشف الغطاء عن وجوه مراسم الإهداء*، قزوین: الحوزة العلمية بمدينة قزوین.
- کمالی‌زاده، طاهره (۱۳۸۹)، *مبانی حکمی هنر و زیبایی از دیدگاه سهروردی*، تهران: متن.
- گنابادی، سلطان محمد (۱۴۰۸)، *تفسیر بیان السعادة فی مقامات العبادة*، بیروت: مؤسسة الاعلمی للمطبوعات، ج ۳.
- معرفت، محمدهادی (۱۴۱۸)، *التفسیر والمفسرون فی ثوبه الشقیب*، مشهد: بی جا، ج ۱.
- معین، محمد (۱۳۷۵)، *فرهنگ فارسی*، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر، چاپ سوم، ج ۲.
- نراقی، ملامهدی (۱۳۸۸)، *جامع السعادات*، ترجمه: کریم فیضی، قم: قائم آل محمد.
- همدانی، ابوالعالی عبدالله بن محمد بن علی بن الحسن بن علی (بی تا)، *تمهیدات*، تهران: کتابخانه مرکزی منوچهری.

Suhrawardi's esoteric commentary in reality of affection in Quran

Abstract

The goal of this paper is to prove that there are some Quranic witnesses for Suhrawardi's idea in "affection" and "love". In this respect, after explaining the reality of affection in Suhrawardi's point of view, we will match this Idea to Quranic verses and esoteric commentary of these verses by referring to those verses related to affection and love. Suhrawardi himself believes in a kind of esoteric commentary in which understanding of real context of the text depends on the level of reader's comprehension and understanding. In this paper, Suhrawardi's idea has been investigated on the basis of the place of Ontology, Epistemology and Cosmology of affection. In aspect of Ontology, Suhrawardi considers affection as an independent reality which has a pre-eternal source which homogeneousness is not condition in that. In illuminative Epistemology, knowledge is known as the base and foundation of love and in its Cosmology, cosmos order together with felicity and wretchedness of the soul are interpreted in the basis of love. And reaching to human perfection is only possible through love. In this paper, after mentioning Quranic witnesses in each case, we will remark Suhrawardi's esoteric commentary about each of them.

Key words: Quran, Suhrawardi, affection, love, esoteric commentary.